

طبقات و احزاب ایران

مسکو ۱۹۳۱



آوتیس میکائیلیان (سلطانزاده)

امپریالیسم بریتانیا و رژیم پهلوی

ایران کشوری نیمه مستعمره است. استقلال صوری آن در گذشته از طریق مبارزه بین امپریالیست‌های بریتانیا و روسیه تزاری تضمین می‌شد. از پس از انقلاب اکتبر تنها و جدی‌ترین ضامن نگاه‌داری استقلال صوری ایران همانا وجود اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مرزهای شمالی بوده است. در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸/۱۲۹۹-۱۲۹۷، تقریباً "تمامی کشور در اشغال نیروهای بریتانیایی بود. ژنرال‌های انگلیسی، با پشتیبانی منشویک‌های ضد انقلابی آذربایجانی، گرجی و

ارمنی و غیره، علیه شوراها متحد شدند و کوشیدند چنگ خود را بر آن کشور تنگ تر کنند. بدین سان، اینان کوشیدند تا از گسترش انقلاب پرولتری به ایران جلوگیری کنند.^{۳۵}

در خود ایران انگلستان موفق شد به کمک سرنیزه پذیرش قرارداد منحوس ۱۲۹۸/۱۹۱۹، ایران و انگلیس را میسر سازد، که طی آن ایران به یک مستعمره «خودمختار» بریتانیای کبیر، یعنی در واقع به دنباله‌ی از عراق و هندوستان، بدل می‌شد.

تردیدی نیست که این طرح می‌توانست به مدد طبقات حاکم در ایران به مورد اجرا در آید. اما تحقق آن را نمونه‌ی اخلاقی ایجاد جمهوری‌های شوروی در قفقاز و آسیای مرکزی و نیز خیزش‌ها در داخل ایران بر ضد بریتانیا و معاهده‌ی ایران و انگلیس مانع شد.

در نتیجه‌ی تمام این رویدادها، امپریالیست‌های بریتانیایی مجبور شدند نیروهای خود را از ایران فرا بخوانند و رسماً" قرارداد ۱۹۱۹ را ملغا اعلام دارند. انقلاب پیروز اکتبر نه تنها از فتح ایران به وسیله بریتانیا جلوگیری کرد، نه فقط به لغو همه‌ی امتیازات و قراردادهای مآخوذ روسیه تزاری منجر شد، که وجود صرف جمهوری شوراها، امکان سازماندهی و اداره کامل امور خود را برای مردم ایران تضمین کرد.

به راستی که مردم ایران بر ضد کسانی که آنان را به اسارت گرفته بودند، برخاستند. امواج انقلابی تقریباً" به سراسر کشور گسترش یافت. شعارهای اساسی‌یی که مردم مطرح ساختند عبارت بودند از:

^{۳۵} - این توضیح سلطان‌زاده ناکافی است. زیرا عدم گسترش انقلاب پرولتری به ایران، به ویژه پس از شکست منشویک‌ها در قفقاز، ناشی از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز لنین بود که بهترین تبلور خود را در قرارداد تجاری ۱۹۲۱، بین روسیه شوروی و بریتانیا یافت. ویراستار

۱. مبارزه بر ضد دولت زمین‌داران فئودال. ۲. مبارزه بر ضد امپریالیسم بریتانیا.

۳. مبارزه برای زمین.

خیزش از منطقه‌یی به منطقه‌ی دیگر سرایت کرد و طبقات حاکم را به هراس انداخت. در برخی از ایالت‌ها، چون گیلان در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۰/۱۳۰۰-۱۲۹۹، قدرت به مدت بیست ماه در دست **خیزشیان** بود. زمین‌داران و بورژوازی دلال (واسطه‌های بین ایران و انگلستان) ایران که از «شبح سرخ» انقلاب به هراس افتاده بودند، در این مبارزه در جست‌وجوی متحدی می‌گشتند. در این میان دو نیروی واقعی وجود داشتند: در یک سو، امپریالیست‌های بریتانیا که سرکوب فوری انقلاب را خواستار بودند و بدین منظور هرگونه کمک ضروری را وعده می‌دادند. در دیگر سوی، خیزشیان و تمام عناصر ترقی‌خواه کشور که خروج نیروهای بریتانیا را از ایران می‌خواستند و بر مبارزه بر ضد امپریالیسم بریتانیا پا می‌فشرده بودند.

انتخاب انجام گرفت. طبقات حاکم امپریالیسم را بر مردم انقلابی برگزیدند. اینان ناچار به استعمارگران بریتانیایی تکیه زدند. اینان به کمک فعال بریتانیا، به جنگ انقلاب گیلان و خراسان رفتند و امیدوار بودند که به زودی ریشه‌ی همه‌ی رزمندگان آزادی را در کشور به کمک بریتانیا خواهند کند و ثروت‌های خود را از دست برده‌گان ایرانی نجات خواهند داد.

در عین حال، برخی اقدامات برای «آرام ساختن» کشور اتخاذ شدند. بیرون کشاندن نیروهای نظامی بریتانیا از ایران اقدامی جدی در این جهت بود، اما کافی نبود. ضروری این بود که نیرویی واقعا "قادر به استقرار نظم در کشور ایجاد گردد، و ارتشی منظم، حتا کوچک، مرکب از داوطلبان برای خاموش کردن شعله‌های انقلاب در کشور سازمان داده شود. ضروری این بود که مردی قادر به انجام این

هدف پیدا شود. بنا بر توصیه‌های ژنرال بریتانیایی، دیکسون، افسری از قشون قزاق ایران، رضاخان برای تامین این منظور به پیش آورده شد^{۳۶}.

انگلستان، همانند روسیه تزاری در گذشته، هیچ‌گونه نقشی در تحکیم نظام حکومتی ایفا نکرد. انگلستان و روسیه در این زمینه کاری نمی‌کردند زیرا حمایت از نظام و دستگاه حکومتی در ایران در جهت منافع ایشان نبود. در واقع، هدف راستین‌شان این بود که اضمحلال آن را هرچه پیش‌تر تسریع کنند و آن را تحت سلطه کامل منافع انگلستان و روسیه در آورند. معاهده‌های پیشین نگرانی‌ی نداشتند مگر این که امتیازات، منافع، حقوق انحصاری هر چه بیش‌تری را برای انگلستان و روسیه تضمین کنند. اکنون، انگلستان به ناگهان شخصیت‌هایی را به پهنه‌ی سیاست ایران پرتاب کرد، و کمک‌های مالی به منظور ایجاد و تحکیم دستگاه حکومتی ایران اعطاء کرد.

دلیل این همه چه بود؟ این پرسش را لرد کرزن در یک مهمانی که به مناسبت دیدار وزیر خارجه‌ی دولت ایران در تابستان ۱۲۹۹/۱۹۲۰، برگزار می‌شد، پاسخ گفت. در آن‌جا او اعلام داشت که در نتیجه فروپاشی امپراتوری‌های ترکیه و روسیه، خلایی ایجاد شده که آشوب آن را پر کرده بود. بریتانیایی نمی‌توانست اجازه دهد این آشوب تا مرزهای هندوستان گسترش یابد. انگلستان ناچار از این بود که متحد نیرومندی برای خود پیدا کند: ایران. از همین رو بود که او نمی‌توانست به کوشش‌های مخرب آن زمان در ایران تن در دهد. انگلستان اکنون به جای برده به متحدی بر ضد روسیه انقلابی نیاز داشت. اما برای این که این متحد جدید در عمل همان برده‌ی پیشین باقی بماند، مجموعه‌ی از اقدامات ویژه باید مورد توجه قرار

^{۳۶} - سلطان‌زاده در این مورد دچار اشتباه بود و نام دیکسون را با آیرون ساید اشتباه گرفته بود. دیکسون مسئول کمیسیون نظامی بود و آیرون ساید مسئول نیروهای نظامی بریتانیا در شمال ایران بود که در خاطرات آیرون ساید به انگلیسی و نیز به فارسی منتشر شده است.

می‌گرفتند. از طریق پرداخت حق حساب و نفوذ نظامی این امر میسر شد که به دولت «مستقل» ایران هر آن‌چه که برای امپریالیسم بریتانیا ضروری و قابل قبول بود، دیکته شود.

امپریالیست‌های بریتانیا با بنای گام‌های بعدی خود بر این درک و نیز با تکیه بر طبقات ارتجاعی در ایران قصد بر آن کردند تا این مسئله دشوار را با کمک رضاخان، که وظیفه نخستین‌اش عبارت بود از سرکوب جنبش انقلابی در گیلان، خراسان و آذربایجان، حل کنند. او مورد حمایت طبقات حاکم و بریتانیا بود. تنها از این طریق بود که تصور می‌شد می‌توانستند به نفوذ بلشویسم پایان دهند. در عین حال، جنبش انقلابی از محبوبیت و پشتیبانی عظیمی برخوردار بود. برای این که به توان بخشی از اهالی متمایل به انقلاب را به بی‌راهه کشاند، ضروری این بود که، حتا اگر موقتاً، بر چهره خود جلوه‌ی از جمهوری‌خواهی نشانند. این وضعیت بسیاری از مردم ساده لوح ایران را از راه به در کرد^{۳۷}. به راستی که کردار و گفتار رضاخان متضاد بود. در گفتار، او بر ضد سلسله‌ی قاجار و برای جمهوری می‌رزمید. در کردار، او به بی‌رحمانه‌ترین وجهی اندر سرکوب جنبش انقلابی جمهوری‌خواهی بود. در گفتار او به بیان احساس دوستی با اتحاد شوروی می‌پرداخت، در کردار، او دست اندر کار زندانی کردن و حذف جسمانی همه‌ی پشتیبانان نزدیکی با اتحاد شوروی بود. برخی از کسان بر این گفتار باور آوردند، و

^{۳۷} - در این جا شایسته ذکر است که تنها مردم «ساده لوح» از راه به در نشدند، بل که نیروها و شخصیت‌های سیاسی اپوزیسیون [تحت تاثیر تبلیغات شوروی به نفع رضاخان که از ۱۹۲۰ شروع شده بود، قرار گرفتند]. نیز دچار این سر در گمی شدند و شخص سلطان‌زاده نیز مصون از این خطر نماند که در کنگره دوم حزب کمونیست ایران معروف به کنگره ارومیه، اشتباه خود را اصلاح کرد. در این مورد نگاه کنید به سرسخن جلد چهارم و روایت اصلاح شده آن در جلد بیستم اسناد تاریخی و نیز مخالفت سلطان‌زاده با سلطنت رضاخان در جلد نهم ویراستار

مقالات و جزوات ایشان این اعتقاد را بیان می‌داشت که او در حال مبارزه با امپریالیسم بریتانیا بود.

رضاخان، در اواخر سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵، پس از احساس این که دیگر کاملاً قوی شده بود، «ردای جمهوری خواهی» را یک‌سره از تن برگرفت و به سرکوب همه سازمان‌های جمهوری خواه در تهران، و از جمله اتحادیه‌های کارگری، دست زد. انتخابات مجلس موسسان به دست فرمانداران نظامی و مرتجع‌ترین نمایندگان روحانیت و زمین داران برگزار کرد. بدین سان او به شاهی «برگزیده» شد. «نبوغ» رضاخان برخی از «اشراف» ایران را سخت در شگفتی کرد. اینان، در مقالات و سخن‌رانی‌های خود، به سختی می‌توانستند واژه‌های [لازم] را برای بیان ستایش «قهرمان مبارزه بر ضد امپریالیسم بریتانیا» بیابند.

در آن زمان، رضاخان پس از این که به پادشاهی رسید، به بیان کامل شخصیت خود رسید. رضاخان پس از این که سلسله‌ی خود را بر پایه‌ی استوار نشانده، از طریق انتخابات تقلبی مجلس و جلب نظر با پرواترین دوستان انگلستان، این را آغازید که هرگونه بیان آزاداندیشی را در سراسر مملکت سرکوب کند. قیام‌های تازه در گیلان، خراسان و آذربایجان را به سال ۱۳۰۵/۱۹۲۶، با بی دلی ناشنیده‌یی سرکوبید^{۳۸}. بسیاری از انقلابیان بدون محاکمه و بازپرسی به قتل رسیدند. سرکوب خیزش گیلان در اکتبر ۱۳۰۵/۱۹۲۶، به ویژه بی‌رحمانه بود. در آن جا بیست تن در ملاء عام به دار آویخته شدند. رضاخان با این گام‌ها اعتماد خلل ناپذیر ارتجاعیون و بریتانیا را به دست آورد.

^{۳۸} - در مورد این خیزش‌ها نگاه کنید به اثر همین ویراستار:

مدافعان^{۳۹} رضاخان و سلسله او، با کوشش در جهت تقلیل یا پنهان نگه‌داشتن نقش مشمئزکننده‌ی او در سرکوب وحشیانه خیزش‌های انقلابی توده‌های زحمت‌کش ایران، متمرکزکننده، اصلاح‌گر بورژوا، مبارزه بر ضد فتودالیسم، رزمنده بر ضد امپریالیسم. اینان مسلماً باید فراموش کرده باشند که رضاخان هنگامی پا بر پهنه گذاشت که پرولتاریای روسیه از جنگ داخلی پیروز بیرون آمده بود. امواج انقلاب طی چند سال تا مرزهای هندوستان رسیده بودند، سلسله‌ی قاجار و کل نظام فتودال در حال تسلیم به فشار توده‌های در حال خیزش بودند. این کاملاً طبیعی بود که به منظور نجات آن نظام، قرار بر آن باشد که او «صلح و آرامش» را در کشور برقرار سازد. شرط اساسی برقراری «صلح و آرامش» در کشور توسط شاه شاهان عبارت بود از قدرت حکومت متمرکز، یعنی ایجاد یک حکومت پلیسی متمرکز. تمام کسانی که به نظر می‌رسیدند با این تمرکز مخالف بوده باشند، مورد عنایت قرار نگرفتند. اینان با بی‌رحمی سرکوب شدند. این سرکوب آن‌قدر ادامه یافت تا این‌که هر فتودالی پذیرش خود را دایر بر این‌که تبعه‌ی راستین تاج و تخت بود، اعلام داشت. پس از آن، هیچ نگرانی‌یی در کار نبود. هیچ مبارزه‌یی بر ضد امپریالیسم بریتانیا در کار نبود و نمی‌توانست هم باشد. زیرا این سیاست در جهت تمرکز بخشی هم‌چون گام انقلابی بزرگی شناخته می‌شد. جنگ به منظور استقرار یک حکومت پلیسی متمرکز در عین حال نبرد بر ضد نظام فتودالی نبود، به وارونه، مصرف عبارت بود از استقرار یک دستگاه برای حکومتی پلیسی تا این‌که بتواند صلح و آرامش را در کشور حفظ کند و از فتودالیسم در برابر «شیخ سرخ» حفاظت به عمل آورد.

^{۳۹} - منظور اوپاستوخف (ایرانسکی)، اوستروف (ایراندوست)، میرزا (روتشتاین)، مسئولان

سیاست خارجی شوروی در ایران بود. ویراستار

اما در مورد «دست‌آوردهای» پارلمان، رضاخان به موفقیت‌های قابل ملاحظه‌یی دست یافت. به هنگام آخرین انتخابات در تابستان ۱۳۰۷/۱۹۲۸، [مجلس هفتم] سلطان جدید ایران، به مدد عمال انگلستان و فرمانداران ارتجاعی، دیگر بار پیروز شد. در همه‌جا و در هر لحظه‌ی ضروری دستگاه پلیس نظامی و حکومت یک‌دست شده سراسری (ملی) در خدمت ارتجاع شاه و بریتانیا قرار گرفتند.

پس از این هم، جای شگفتی نیست که مجلس خود را تماما" در دست سیاه‌ترین ارتجاع‌ها می‌یابد. افزون بر این، آخرین انتخابات که با تقلب و تزویر همراه بود، به هنگام دستگیری‌های عده بیش‌تری از عناصر نامطلوب صورت گرفت. تمام میتینگ‌های پیش از انتخابات مصرانه ممنوع شدند. در واقع در هر حوزه‌ی انتخاباتی یک نامزد یا یک لیست نامزدان انتخاباتی دست‌چین دولت وجود داشت. اجرای مرتب انتخابات براساس لیست انتخاباتی واحد توسط دستگاه نظامی پلیس با «اقتدار» لازم تضمین می‌شد. **حزب کمونیست ایران** تنها سازمانی بود که به خود جرات داد با لیست نامزدهای انتخاباتی خود با دولت به مقابله به پردازد، لیکن پی‌گرد و بازداشت پلیسی مانع از آن شد که حزب به هرگونه نتیجه‌یی دست یابد. از ۱۲۴ نماینده در مجلس هفتم، ۶۲ زمین‌دار [فئودال]، ۱۹ روحانی، ۱۴ بورژوازی دلال، ۲۹ تن روشن‌فکر سیاسی یا هوچی^{۴۰} بودند. بدین‌سان، مجلس هفتم با سرشت ارتجاعی‌اش، نسبت به مجالس پیشین تفاوتی نداشت، بل نسبت به آنان «راجح» نیز بود.

انتخابات آینده نیز به همان ترتیب برگزار خواهند شد، ترتیبی که پیشاپیش آزمایش شده و مناسب یافته شده است. رضاشاه می‌تواند دربارهی وجود نظام پارلمانی در کشورش به خود به بالد و فخر به فروشد.

^{۴۰} - اصل واژه فارسی در متن روسی. ویراستار

وضعیت اقتصادی

انقلاب دموکراتیک بورژوایی ۱۹۱۱-۱۹۰۷ در ایران با شکست پایان یافت. مجلس که در نتیجه مبارزه انقلابی تجار به وجود آمده بود، به سرعت در انطباق با اراده‌ی طبقات حاکم در آمد و به حمایت منافع ایشان پرداخت. مسئله اساسی هر انقلاب بورژوا-دموکراتیک، یعنی مسئله ارضی، الغای نظام فئودالی و خودکامه‌گی آن، حل نشد. پس از تقریباً "چهار سال مبارزه، دهقان ایرانی هیچ بهره‌ی نیافت. مصوبات «دهشتناک» دو مجلس اول در جهت الغای نظام فئودالی مالیات و بهبود وضعیت ناهنجار دهقانان به روی کاغذ باقی ماند.

بدین‌سان، انقلاب بورژوا-دموکراتیک ایرن در جنبه‌های اساسی و مهم خود بدون فرجام ماند. دلایل این شکست انقلاب ایران از دو سرشت بودند: نخست این‌ها عبارت بود از حضور امپریالیست‌های روسیه و بریتانیا که پس از ترس بر داشتن اشرافیت فئودال از ابعاد انقلاب، دست به دخالت زدند. با رضایت کامل انگلستان، تزار روسیه سربازان خود را به بهانه حفاظت منافع خود در ایران، به داخل این کشور فرستاد و به ضرب آتش و شمشیر نظم را از نو برقرار کرد. (همین رفتار در سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷، از سوی انگلستان در مورد انقلاب چین اعمال شد، در این هنگام ده‌ها هزار سرباز انگلیسی سوار بر کشتی‌های جنگی به سواحل چین گسیل شدند تا از ارتجاع در مقابل انقلاب به دفاع پردازند.)

دلیل دوم عبارت بود از ضعف طبقه‌ی کارگر ایران، تنها طبقه‌ی که قادر بود انقلاب بورژوا-دموکراتیک را به پیروزی راهنما شود. از همین رو بود که از همان آغاز رهبری در دست گروه‌ها و احزاب خرده‌بورژوایی، سپس در دست رهبران لیبرال، که از قشرهایی از طبقه‌ی فئودال برخاسته بودند، قرار داشت. نتایج آن بر

همه گان آشکار است. همه‌ی دست‌آوردهای انقلاب گام به گام از میان برداشته شدند. بقایای ناچیز آزادی‌های مشروطیت توسط رژیم رضاشاه پهلوی نابود شدند.

بدین ترتیب، نخستین انقلاب ایران در این ناموفق ماند که [نتوانست] حتی یک تضاد را حل کند. و نتوانست راه را با رفتن موانعی که هنوز سد راه انکشاف سرمایه‌داری بودند، باز کند. انقلاب تنها یک یادگار به جا گذاشت: مجلسی مُضحکه مانند، یعنی جایی که «نمایندگان» مردم، که از طریق نمایش مسخره‌یی به نام انتخابات، به دست عمال دربار منصوب می‌شدند، هم‌چون حیوانات باربر «رای دهند»، در خدمت پادشاه کشوری نیمه فئودال، امپریالیسم بریتانیا قرار گیرند.

انکشاف سرمایه‌داری، هم‌چون گذشته، به سبک استعماری پیش رفت. ایران که به دایره‌ی اقتصاد جهانی کشانده شده بود، از همان آغاز هم‌چون بازاری برای فروش تولیدها و خرید موادخام و صنایع خارجی به خدمت مشغول بوده است. دهقانان که ناگزیر از ادامه‌ی حیات در اوضاع و احوال اقتصاد طبیعی بودند، صنایع دستی و خانه‌گی خود را داشتند، که جواب‌گوی همه‌ی نیازهای زنده‌گی روزانه‌ی ایشان بود، بنابراین، اینان یا به کالاهای خارجی نیازی نداشتند، یا اگر نیازی داشتند، بسیار ناچیز بود. صنایع دستی، هم‌چون مکمل اشتغالات کشاورزی، هم‌چون مکملی بر خود کشاورزی، نقشی مهم در اقتصاد **خودبسنده** روستایی ایفا می‌کرد.

اما واردات روز افزون تولیدهای خارجی، انکشاف مناسبات پولی کالایی و بار روزافزون مالیاتی، به نحو بی‌رحمانه‌یی هم‌آهنگی طبیعی را درهم ریخت، و دهقانان را گام به گام ناچار کرد که تنها به کشاورزی اشتغال نمایند، در حالی که کل مازاد محصول به بازار برده می‌شد تا در برابر کالا، تولیدهای صنعتی وارداتی از خارج تعویض شود.

اما اگر رفع صنایع روستایی و خانه‌گی در کشورهای پیش‌رفته، جمعیت مازادی را به وجود می‌آورد که هم‌چون نیروی کار به سرعت جذب صنایع شهری در حال انکشاف می‌شد، در ایران، هم‌چون در تعدادی از کشورهای مستعمره عقب‌افتاده، همان فرآیند به تعداد مستمندان و مردم گرسنه افزود. آهنگ گُند انکشاف صنایع بومی تعداد ناچیزی از

این مردمان را که آزاد و از روستاها به بیرون ریخته می‌شدند، به پرولتاریای صنعتی تبدیل می‌کرد.

بدین‌سان، توده‌های دهقانی که از فرآیند تولید به بیرون ریخته می‌شدند و بخت آن را نداشتند که در شهرها کاری بیابند، به سختی می‌توانستند در روستاها شغلی دست و پا کنند و بنابراین به دوره گردان مفلوکی بدل می‌شدند.

وضع فلاکت‌بار دهقانان در عین حال بازار داخلی و نیز انکشاف و صنعت را بسیار محدود کرد. و بدین‌سان بزرگ‌ترین سدها را پیش انکشاف سرمایه‌داری نهاد. کوشش‌های ناچیز رژیم نو برای اجرای یک رفرم ارضی به منظور انطباق زمین‌داران پیش سرمایه‌داری و نیمه فئودال به اوضاع و احوال جدید و دگرسانی تدریجی ایشان به زمین‌داران نوع سرمایه‌دار صورت گرفت. همه این گام‌ها نمی‌توانستند مسئله ارضی را حتا بعضاً حل کنند، نمی‌توانستند زنجیرهای فئودالی را از میان بردارند که هم‌چنان انکشاف بازار داخلی را سد می‌کنند. براساس همین تضادها است که انکشاف اقتصاد ایران انجام گرفته است. تجارت خارجی، که انعکاسی است از وضعیت نیمه استعماری ایران، این گرایش را باز می‌تابد:

۱	سال	واردات	صادرات	افزون واردات بر صادرات
۱	۱۹۱۳-۴	۶۱۷۲	۴۵۵۰	۱۶۲۲
۲	۱۹۲۱-۲	۶۰۹۷	۱۷۹۰	۴۳۰۷
۳	۱۹۲۴-۵	۷۷۱۰	۴۸۵۰	۲۸۶۰
۴	۱۹۲۶-۷	۷۲۸۱	۴۴۹۴	۲۷۸۷
۵	۱۹۲۷-۸	۸۰۷۴	۴۵۹۴	۳۴۸۰
۶	۱۹۲۸-۹	۷۹۵۰	۴۲۰۰	۳۷۵۰

تا سال ۱۹۱۸ کسری موازنه پرداخت‌ها از طریق وام‌های خارجی صادرات نیروی کار و قاچاق، تامین می‌شد. با آغاز سال ۱۹-۱۹۱۸، درآمد از امتیاز نفت جنوب، عامل تامین‌کننده کسری این موازنه شد. بر صادرات نفت ایران هر سال افزوده می‌شد. در سال ۸-۱۹۲۷/۱۳۰۷-۱۳۰۶، مقدار آن به ۵/۵۹۹ میلیون ریال بالغ شد و در سال ۱۳۰۸ به ۱۰۳۷ میلیون رسید. البته، بخش اعظم این صادرات به ریخت سود و پرداخت‌های اضافی به رده‌های بالایی کارمندان در انگلستان می‌ماند. بخش کوچک‌تر آن به ریخت دستمزد کارگران و کارمندان محلی به ایران باز می‌گشت و نیز به صورت پرداخت ۱۶٪ حق‌السهم امتیاز ایران از سود خالص به حساب ایران واریز می‌شد.

اگر سامان واردات و صادرات ایران به دقت مطالعه شود، اثبات این نکته دشوار نخواهد بود که ایران اساساً "فرآورده‌های صنعتی وارد و مواد خام صادر می‌کرد. به استثنای قالی که طی سال‌های اخیر نقشی مهم در صادرات ایران ایفا کرده است. صادرات قالی در دو سال اخیر تقریباً سه برابر افزایش یافته است و در سال ۹-۱۹۲۸/۱۳۰۸-۱۳۰۷، به ۳/۱۵۹ میلیون ریال (در برابر ۶/۵۳ در سال ۴-۱۹۱۳/۱۲۹۳-۱۲۹۲) بالغ شد.

با این همه، تجارت خارجی ایران اساساً "سرشتی مصرفی دارد. واردات ماشین آلات صنعتی بخش کوچکی را نسبت به کل واردات تشکیل می‌دهند. آمار زیر وضعیت واقعی واردات وسایل تولید را مشخص می‌کنند:

سال	واردات ماشین آلات ابزار خود ایران (به میلیون ریال)	واردات همان‌ها برای شرکت نفت	جمع
۱ ۱۹۲۵-۲۶	۵/۷	۹/۰	۱۴/۷
۲ ۱۹۲۶-۲۷	۴/۴	۱۹/۶	۲۴
۳ ۱۹۲۷-۲۸	۷/۷	۳۴/۵	۴۲/۲
۴ ۱۹۲۸-۲۹	۸/۹	۱۴/۶	۲۳/۵

در گروه وسایل تولید، در کنار ماشین آلات، ابزار و آلات برای صنایع، ماشین آلات مورد نیاز ساختمان راه آهن و واحدهای برق برای منازل نیز ملحوظ شده‌اند. این کاملاً آشکار است که انکشاف صنعت کاملاً کند است. تصویر حمل و نقل خودروآنه در کشور کاملاً متفاوت است. نبود تقریباً کامل راه آهن، تماس بین مناطق مختلف کشور را کاملاً سد کرده است. شتر وسیله‌ی اصلی حمل و نقل در کشور بوده است. تمرکز بخشیدن به کشور و تحقق دادن به وظایف پلیس نظامی تنها با کمک شتر غیرممکن می‌نمود. بدین مناسبت، رژیم نو، از همان آغاز استقرارش، بر عهده گرفت که جاده‌های تازه به سازد، و جاده‌های قدیمی را با حمل و نقل خودرو تطابق دهد. در آغاز سال ۱۹۲۰/۱۲۹۹، ۷۵۰ کیلومتر جاده در ایران وجود داشت که دارای رویه‌ی سخت بود؛ افزون بر این، ۸۵۰۰ کیلومتر دیگر وجود داشت که رفت و آمد خودروها را در فصل‌های بدون بارنده گی میسر می‌ساخت. هم‌زمان با ساختمان جاده‌ها، واردات خودروهای شخصی افزایش یافت. بین اول مارس ۱۹۲۵ [ده اسفند ۱۳۰۳] و اول مارس ۱۹۳۰ [ده اسفند ۱۳۰۸]، ۴۱۹۴ کامیون با ظرفیت بارگیری ۷۳۸۰ تن، به مبلغ ۵۲ میلیون ریال، معادل ۱۰/۴ میلیون روبل طلا، به ایران وارد شد. در همان دوران خودروهای شخصی به قیمت ۳۷ میلیون ریال وارد ایران شد. انکشاف حمل و نقل خودروانه در اوضاع و احوال کنونی هم جنبه‌های مثبت و هم جنبه‌های منفی دارد. از یک سو، این امر حمل و نقل را ارزان‌تر می‌کند و صادرات فرآورده‌های کشاورزی و موادخام را تسهیل می‌کند، دخول واحدهای تولید دهقانی و فتودالی را از طریق گسترش افق گردش بازار به پهنه‌ی تولید کالایی تسریع می‌بخشد، در عین حال همین امر افزایش جمعیت مازاد مصنوعاً ایجاد شده روستاها را تسریع می‌کند. نه فقط از طریق افزایش بیش از حد نرخ کرایه (که مانع از اجاره زمین توسط دهقانان به اندازه

نیازشان می‌شد) بل که هم‌چنین از طریق حفظ بهترین زمین‌ها در دست صاحبان آن‌ها. هم زمان با این فرآیند، ورشکسته‌گی صنعت‌گران خانه‌گی روستایی نیز تسریع یافت، زیرا جاده‌های بهتر و حمل و نقل ارزان‌تر به معنای عرضه‌ی فرآورده‌های صنعتی ارزان‌تر اروپا در بازارهای سراسر ایران نیز هست. در بسیاری از نقاط کشور، پاره‌یی از شاخه‌های صنایع دستی، به نحوی و به قیمت زنده‌گی بخور و نمیر کارگران، توانسته‌اند به حیات خود ادامه داده، با فرآورده‌های فرنگی رقابت کنند (مثلاً" در پارچه بافی و کفش سازی). اما کاربست بیش‌تر حمل و نقل خودرو، بهبود وضع جاده‌ها، و کاهش هزینه‌ی حمل و نقل، وضع صنعت‌گران دستی ایران را ده برابر بدتر کرده است، زیرا مبارزه بر ضد فرآورده‌های صنعتی ارزان خارجی دشوار است. بدون دلیل نبوده است که در تهران، مشهد و دیگر شهرها شورش و برخی زیاده‌روی‌ها از سوی صنعت‌گران دیده شده است.

بر این نسق، انکشاف حمل و نقل خودرو موجب تفقیر هرچه بیش‌تر تولیدکننده‌گان کوچک می‌شود و نفوذ هرچه قوی‌تر مناسبات سرمایه‌دارانه در شهر و روستا را ممکن می‌سازد. بدون آن‌که صنعت سرمایه‌دارانه به تواند دهقانان فقزرده، صنعت‌گران و تولیدکننده‌گان کوچک را به خود جذب کند و لقمه نانی را برای ایشان تامین سازد.

این پدیده‌یی است نمونه‌وار استعماری، که در هندوستان، چین، و ایران گسترش دارد.

در کنار تجارت خارجی، خیره‌کننده‌ترین وجه اقتصاد ایران عبارت است از بودجه حکومتی. بودجه حکومتی ایران سرشت یک‌دستی ندارد. شماری از بخش‌های مهم درآمدی و هزینه‌یی از بودجه‌ی رسمی حذف می‌شوند. مثلاً" درآمد ناشی از انحصار قند و شکر، مالیات راه‌داری، درآمد ناشی از امتیاز نفت

جنوب، مخارج برای احداث راه آهن و راه‌های شوسه، و غیره. برای این که تصویر روشن و کاملی از این امر داده شود، همه این بخش‌های درآمدی و هزینه‌یی در جمع کل موازنه‌ی درآمد و هزینه منظور می‌شود. تنها آن هنگام است که تصویر زیر از بودجه‌ی حکومتی برای دوران هشت سال گذشته (دوران پس از پیدایش سلطنت جدید) آشکار خواهد شد.

اکنون به کوشیم ویژه‌گی‌های این تصویر را به کوتاهی بر شماریم: نخست گفتن این ضروری است که بودجه‌ی ایران حاصل اقتصاد مبادلاتی-پولی نیست، زیرا مالیات به جنس را هم در بر می‌گیرد، که توسط دولت در روستاها جمع‌آوری می‌شود. در گذشته، این مالیات‌ها به مقدار جنسی خود در بودجه منظور می‌شدند. اما طی چند سال گذشته، به شکل پول منظور شده‌اند. اکنون این مالیات‌های به جنس توسط سازمان‌های دولتی در بازار عرضه می‌شوند و گفتنی است که در این جا ارتشاء و سوء استفاده از وجوه بودجه به مراتب گسترده و شکوفاتر از دیگر سازمان‌های دولتی سلطنت پهلوی است که عمیقاً به فساد دچار آمده است.

بودجه‌ی ایران آینه اعجاب‌انگیزی است از سرشت طبقاتی سلطنت پهلوی. در زمانی که مالیات‌های مستقیم استاندارد می‌شوند و به کندی رشد می‌کنند، مالیات‌های غیرمستقیم جهش بزرگی کرده‌اند، از ۱۰۲ میلیون ریال به سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲، به ۲۸۹ میلیون ریال در سال ۳۰-۱۹۲۹/۱۳۰۹-۱۳۰۸، یعنی افزایشی به ۱۸۰ درصد، بر اجناس مصرفی‌یی چون چای، قند و شکر، تنباکو مالیات سنگینی بسته شده است.

مالیات گمرکی به قند و شکر نسبت به سال‌های پیش از جنگ به سی برابر افزایش یافته است. دهقان ایرانی ناچار است مصرف ناچیز خود از قند و شکر و چای را باز هم کاهش دهد. عواقب این وضعیت در آمار واردات شکر به ایران

دیدنی است. اگر در سال ۱۴-۱۳۰۸/۱۹۲۸-۱۲۹۳، ایران ۱۲۹۷۸۴ تن شکر وارد می‌کرد، به سال ۲۹-۱۳۰۸/۱۹۲۸-۱۳۰۷، مقدار شکر وارداتی تا ۷۶۶۶۷ تن سقوط کرد. یعنی نسبت به سال پیش از جنگ ۴۱٪ کاهش یافت.

قسمت اعظم درآمد دولت از توده‌های زحمت‌کش شهری و روستایی اخذ می‌شود. اما اینان در برابرش چه چیز دریافت می‌دارند؟ پس از مطالعه دقیق سمت هزینه‌های بودجه به جرئت می‌توان گفت که آن‌چه که ایشان دریافت می‌کنند یا هیچ یا تقریباً "هیچ" است.

نیازهای فرهنگی و بهروزی اجتماعی مردم مداوماً در حال رشد است. اگر هزینه‌ی بازنشستگی کارمندان دولت کاهش داده می‌شوند در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸، ۱۵/۲ میلیون ریال برای تعلیم و تربیت و ۲/۵ میلیون ریال برای امور بهداشتی به مصرف رسید. از این مبلغ ۱۵/۲ میلیون ریال، چند میلیون ریال به مصرف آموزش اشراف و بورژواها می‌رسد که برای تحصیلات عالی به خارج اعزام می‌شوند. در مدارس داخل کشور فرزندان زمین‌داران، تجار و کارمندان صاحب مناصب عالی تعلیم می‌یابند. فرزندان خانواده‌های فقیر، اگر ممنوعیت نداشته باشند در این مدارس به آموزش به پردازند، قویاً از استفاده از آن‌ها محروم‌اند. در سال جاری ۳۶/۱ میلیون ریال به هزینه‌های پلیس و ۱۰۳/۱ میلیون ریال به هزینه‌های نظامی تخصیص داده شده است. اگر مدارس به منظور آموزش فرزندان فقرا تاسیس نشده‌اند، اما پلیس، ارتش و زندان‌ها به خاطر کارگران و دهقانان ایجاد شده‌اند. تنها هزینه، بزرگ در بودجه، که بعضاً "مولد است، عبارت است از مخارج راه‌آهن. این بخش از بودجه همه ساله افزایش می‌یابد و از ۲۸ میلیون ریال در سال ۲۳- ۱۳۰۲/۱۹۲۲-۱۳۰۱، به ۱۶۹/۳ میلیون ریال در سال ۲۹-۱۳۰۸/۱۹۲۸-۱۳۰۷، افزایش یافته است.

مسئله این است که حتی سرشت مولد راه آهن نیز مورد تردید است. راه آهن سراسری ایران که اکنون در دست ساختمان است، باید خلیج فارس (بندر شاهپور) را با بندر خزر از طریق تهران متصل سازد. این راه آهن ارزش سوق الجیشی بزرگی برای تجاوز بریتانیا بر ضد اتحاد شوروی دارا است. افزون بر این، این راه آهن طبقات حاکم را قادر می سازد با بازار جهانی وارد مرادده شده، آنان را نسبت به [تجارت با] اتحاد شوروی بی نیاز کند و وضعیت لازم را برای بیرون آوردن ایران از زیر نفوذ اقتصادی شوروی مهیا سازد؛ به دیگر سخن، ایران را هرچه بیش تر در برده گی سرمایه های بریتانیایی فرو می برد.

راه آهن سراسری که به طول ۱۶۰۰ کیلومتر خواهد بود، دویست میلیون روبل طلا هزینه بر خواهد داشت. ساختمان آن به سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷، آغاز شد و تا سال ۱۳۰۹/۱۹۳۰، فقط ۴۰۰ کیلومتر آن به اتمام رسیده بود. اتمام ساختمان آن تا پنج سال دیگر به طول خواهد انجامید. این راه آهن در کشور فقیر و گرسنه یی ساخته می شود که هنوز همه چیز را، حتی میخ را هم وارد می کند. به راستی ساختمان این راه آهن چیزی جز نوعی مالیات نیست که ایران مستعمره به امپریالیسم بریتانیایی می پردازد. اگر طبقات حاکم نسبت به سرنوشت مردم ایران حتما ذره یی می اندیشیدند، آن گاه هم زمان با آن، انکشاف حمل و نقل خودرو را می آغازیدند، که می توانست انکشاف صنعتی را تسریع بخشد. تا آغاز سال ۱۳۰۹/۱۹۳۰، [مبلغ] ۱۵۸۷۶۸۸۸۷ میلیون ریال، یعنی ۳۲ میلیون روبل طلا، برای راه آهن به مصرف رسیده بود. با این پول می شد تعدادی کارخانه های مجهز پارچه بافی و تصفیه شکر که این همه مورد نیاز ایران است و نیز یکی دو کارخانه فلزکاری با تجهیزات درجه اول در نزدیکی موادخام ساخت. واردات سالانه شکر و منسوجات ایران سالانه به هفتاد و هشت میلیون روبل طلا بالغ می شود. اما ایران کشور نیمه

مستعمره‌یی است و از همین روست که طبقات حاکم، با حمایت امپریالیسم بریتانیا، نمی‌خواهند برخلاف منافع اربابان خود رفتار کنند. بدین سان، مقدار عظیمی پول، که از طریق مالیات اخذ می‌شود، نه تنها به مصارفی می‌رسند که وضع مردم زحمت‌کش را وخیم‌تر می‌کنند، که هم‌چنین بر رنج و برده‌گی ایشان نیز می‌افزایند.

ویژه‌گی‌های طبقات

طبقات اساسی ایران معاصر عبارت‌اند از دهقانان، خرده‌بورژوازی (صنعت‌گران و خرده‌مالکان)، کارگران، اربابان فئودال، بورژوازی متوسط و بزرگ و بورژوازی صنعتی، که از نظر کمی کوچک است.

اکنون به کوشیم ویژه‌گی هر کدام را به کوتاهی به دست دهیم و وزنه‌ی نسبی هر کدام را در حیات اقتصادی و سیاسی کشور روشن سازیم.

با اربابان فئودال (ملاکان) بیاغازیم. تا سال‌های ۱۲۵۸/۱۸۸۰، ایران کشور فئودال نمونه‌یی بود با استبداد سلطنتی کاملاً "روشنی".

فتح قفقاز و ترکمنستان توسط روسیه تزاری و توسعه خطوط راه‌آهن تا مرزهای ایران، از یک سو، و انکشاف حیات اقتصادی در قفقاز، به ویژه در مراکز صنعتی باکو، از سوی دیگر، برای نخستین بار وضع را برای درگیری ایران به آهنگی تند در اقتصاد جهانی فراهم آورد.

نه فقط روسیه موادخام ایران را وارد می‌کرد که هم‌چنین به راه انتقالی تماس ایران با کشورهای اروپایی نیز بدل شد.

مبادلات تجاری هر سال رشد بیش‌تری یافت و تا آغاز سده‌ی بیستم میلادی این مبادلات به ۷۵ میلیون روبل طلا رسیده بودند. این مبادلات در سال ۱۴-

۱۲۹۳/۱۹۱۳-۱۲۹۱، به ۹۲۰ میلیون طلا (یعنی ۱۱۰۰ میلیون ریال) بالغ شدند. مناسبات کالایی-پولی بر اساس همین مبادلات بازرگانی انکشاف خود را آغازیدند. این وضع به افزایش تند برای زمین‌های [کشاورزی] انجامید. ورود سرمایه‌های ربایی-تجاری به کشاورزی تسریع شد. چنان که مارکس گفته است، برای سرمایه ربایی، استفاده از زمین در کشورهای عقب افتاده سودآورتر است. زیرا در آنجا طبیعت هم‌چون ماشینی با استعداد در خدمت سرمایه قرار می‌گیرد، و دهقانان از بامداد تا شامگاه برای آن کار می‌کنند، تا این که ماشین‌آلات برای جانشینی نیروهای طبیعی به کار افتند، زیرا ماشین‌آلات بیش‌تر خرج بر می‌دارند، دانش و برخی عادات فنی را لازم می‌شمارند. قلمروهای بزرگ زمین‌داری اضمحلال خود را می‌آغازند، سرمایه تجاری در دست سرمایه‌داران تجاری انباشته می‌شود. مالکیت فئودالی، که در گذشته به مناسبت بزرگی ابعاد آن احاطه کامل داشت، اکنون کوچک و کوچک‌تر می‌شود. ارباب فئودال، تحت نفوذ مناسبات [جدید] پولی-کالایی، خود برای بازار و عمدتاً "بازار خارجی، به تولید می‌پردازند. دگرسانی سرمایه ربایی-تجاری در کشاورزی به هیچ‌وجه موجب بهبود شیوه‌های کار بر روی زمین نشد. شیوه کار، تقریباً "در تمام موارد، هم‌چون گذشته باقی مانده است. اما ستم اجتماعی اقتصادی، به مثابه ستم طبقاتی، هرچه بیش‌تر احساس می‌شود؛ زیرا زمین‌داران جدید در ارتباط تنگاتنگ با بازار قرار دارند، و به همان نسبت تشنه‌تر از پیشینیان خود هستند. از همین روست که ایشان، بیش از اربابان پیشین حاضر به پذیرش همه امتیازات و وضعیت فئودالی استثمار کار دهقانان هستند. این نوع ملاک [فئودال] در ایران معاصر دست بالا را دارد، به ویژه در نقاط شمالی کشور. هم‌زمان با این وضع، ملاک نوع جدید، حامی اساسی رژیم شده است. ملاکان ایرانی، از نقطه نظر سیاسی هم‌واره عضو سیاه‌ترین گروه‌های ارتجاعی

نظم سلطنتی بوده‌اند و هنوز هم هستند. اینان، به منظور مقابله با انقلاب دهقانی هم‌واره آماده بوده‌اند کشور را، چه جزئی و چه کلی، به هر قدرت امپریالیستی به فروشند. از همین روست که اینان اکنون از امپریالیسم بریتانیا حمایت می‌کنند. تا انقلاب اکتبر اینان به نحوی در خدمت امپریالیسم روس قرار داشتند. در حال حاضر طبیعتاً "ملاکان ایرانی شدیداً" با اتحاد شوروی مخالف‌اند، زیرا از آن‌جاست که اندیشه‌های انقلابی به درون ایران رخنه می‌یابد. سیاست ملاکان ایرانی متوجه تحدید، و در صورت امکان، رفع نفوذ سیاسی و اقتصادی اتحاد شوروی در ایران است.

در میان طبقات حاکم ایران، در کنار ملاکان، نقش مهمی را بورژوازی تجاری ایفا می‌کند. اهمیت اینان همراه با رشد مبادلات کالایی در کشور افزایش یافته است. تاجر امروزی در ایران عامل سرمایه‌دار صنعتی است. اما در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، تا آن حد که صنعت بومی به سختی انکشاف یافته است، تاجر غالباً نه عامل سرمایه‌دار صنعتی کشور خودش، که عامل سرمایه‌دار خارجی است. او مواد خام کشور خودش را برای صنایع خارجی فراهم می‌آورد. و فرآورده‌های صنعتی خارج را در بازار داخلی به فروش می‌رساند. به این بخش از بورژوازی تجاری معمولاً "بورژوازی دلال" (کمپرادور) نام نهاده‌اند. این بورژوازی مستقیماً در خدمت منافع امپریالیستی است.

در ایران **بورژوازی کمپرادور** بسیار با نفوذ است. چرخش سرمایه او در ارتباط با تجارت خارجی نه فقط به صدها میلیون بالغ می‌شود، بل که صاحب زمین‌های کشاورزی بزرگی نیز هست. او همراه با مالکان از نگاه‌داری مناسبات فئودالی و وابسته‌گی در روستاها جانبداری می‌کند. او، همانند ملاکان متحد امپریالیسم، به نحوی پایدار از منافع امپریالیسم در ایران که در برابر جنبش

رهایی بخش ملی قرار دارند، محافظت می کند. او هم چون ملاک ایرانی، در گذشته نسبت به روسیه تزاری گرایش داشت، و امروز آماده خدمت به امپریالیسم بریتانیا است. اتحاد شوروی با انحصار تجارت خارجی اش، با سرشت سوسیالیستی صنایع اش، دیگر برای او جذابیتی ندارد، و اما اندیشه های انقلابی آن حتا مرگ بار و خطرناک نیز هستند. از همین روست که بورژوازی دلال ایران، همراه با ملاکان، برای از میان برداشتن نفوذ سیاسی و اقتصادی اتحاد شوروی در ایران می جنگند.

در کنار ملاکان، بورژوازی دلال، مطمئن ترین حامی ارتجاعی سلطنتی و رضاشاه پهلوی است.

بقایای بورژوازی که نماینده ی منافع صنایع بومی و مخالف امپریالیسم است، در اندیشه استقلال ملی پایداری به خرج می دهد. این بخش از بورژوازی می تواند، مطابق لفظی که ششمین کنگره ی [کمینترن] برگزید «اصلاح گر ملی» نامیده شود. این گرایش از نقطه نظر ایده نولوژیک، خدشه بردار و تحت تاثیر تردیدهای مداوم قرار دارد و آماده است با امپریالیسم از در مصالحه در آید. بنابر ضعف انکشاف صنایع ملی، این گرایش، هر نقشی هم در حیات سیاسی کشور ایفا کند، بسیار ضعیف است. این نقش آشکار نقشی است سازشکارانه_ فرصت طلبانه، نقشی است در نوسان مداوم میان سلطنت و امپریالیسم از یک سو و انقلاب از سوی دیگر.

و اما روحانیت، اینان هم واره حامی نظم اجتماعی فئودالی و امپریالیسم بریتانیا بوده اند و باقی می مانند، اینان غالبا" در کنار این یا آن جنبش اعتراضی توده های زحمت کش قرار می گیرند، حتا در رهبری آن قرار می گیرند، اما به خاطر این که در موقعیتی باشند تا آن را فلج کرده، در لحظه ضروری هدایتی ارتجاعی بخشند. در میان روحانیون در نقاط مختلف کشور غالبا" به ملایانی بر می خوریم که از عمال کنسولی بریتانیا مبالغ هنگفتی دریافت می دارند.

در ایران، هم‌چون در بسیاری از کشورها، بورژوازی خرده‌پا نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. خرده‌مالکان و صنعت‌گران به تعداد زیادی دیده می‌شوند. و نه فقط در بازار هر شهر در ایران، که هم‌چنین در روستاها، واردات اجناس ارزان قیمت خارجی عمدتاً به ورشکسته‌گی ایشان منجر می‌شود و فقر ایشان را در پهنه گسترده‌یی فراهم می‌آورد.

از همین رو، اینان مواضع شدیداً ضدامپریالیستی دارند. آن بخش از بورژوازی خرده‌پا که نیروی کار دیگری را استثمار نمی‌کند، می‌تواند نقش بسیار متمایزی را در جنبش انقلاب ملی ایفا کند. آن خرده بورژواهای خرده‌مالک و صنعت‌گر که نیروی کار دیگری را استثمار می‌کنند، در جست‌وجوی استثمار نامحدود هستند و بسیار طبیعی است که با جنبش طبقاتی آگاه مخالف باشند. سرشت خرده‌بورژوازی این قشر کیفیت غیرقابل اعتماد ایشان را تعیین می‌کند. اینان غالباً "تحت نفوذ سیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی قرار می‌گیرند.

بورژوازی خرده‌پای تجاری در ایران کثیرالعهده است و نقش بسیار مهمی در بازارهای ایران باز می‌کند. در مورد آرایش آن، باید گفت که همگن نیست، امری که در مورد همه‌ی بورژوازی‌های خرده‌پا صادق است. پاره‌یی بخش‌های آن که به نحوی از انحاء به بورژوازی دلال وابسته است، موضعی ضدانقلابی و مصالحه‌آمیز به خود می‌گیرد. دیگر بخش‌های آن، که به خاطر گرایش‌های محدودکننده‌ی بازار داخلی و صنعت بومی که به سیاست‌های امپریالیستی نسبت داده می‌شود، عمده‌ی خرده بورژوازی بازار را در بر می‌گیرد. در حالی که گروه اول غالباً "عامدانه خود را تحت رهبری بورژوازی دلال قرار می‌دهد و به سود سرمایه خارجی موضعی ضدملی اختیار می‌کند، به وارونه گروه دیگر ضدامپریالیست است، و در مرحله‌ی معینی از جنبش انقلابی ملی می‌تواند نقش مثبتی را ایفا کند. اما، در کل، این و آن، با

تاثیرپذیری از نفوذ دائمی خرده بورژوازی، می‌توانند به آسانی بر ضد جنبش انقلابی ملی به کار گرفته شوند.

پرولتاریا در ایران از نقطه نظر تعداد نسبتاً "کوچک است و قسمت مهم آن هنوز وابسته به روستاست. با توجه به کمبود آمار، دشوار به توان رقم دقیق پرولتاریا را دانست. اما به هر حال ۱۵۰ هزار تن در صنعت و حمل و نقل در استخدام‌اند. در صنعت فرش ۸۰ هزار تن مشغول‌اند. در صنعت ماهی‌گیری سه هزار تن (نیمی تمام و نیمی موقتاً)، دو هزار تن در بنادر شمال و جنوب، دو هزار تن در صنعت نساجی، در ساختمان و راه‌آهن و غیره ۲۰ هزار تن، در صنعت چاپ هزار تن، در حمل و نقل ده هزار تن، در صنایع چرم و تنباکو دو هزار تن، اگر کارگر روزمزد در صنایع دستی نیز در نظر گرفته شود، تعداد ۱۵۰ هزار تن به آسانی می‌تواند به دو برابر افزایش داده شود.

طبقه‌ی کارگر در ایران، هم‌چون دیگر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ویژه‌گی‌های خود را دارا است که بر ایده‌آئولوژی طبقاتی آن تاثیر می‌گذارد. کادرهای طبقه‌ی کارگر عمدتاً از دو منشاء بر می‌خیزند. نخست، روستاها که از آن جمعیت مازاد ناشی از پدیده استعماری، یعنی دهقانان فقر زده، در توده‌های وسیع خود برای تحصیل لقمه نانی به سوی شهرها سرازیر می‌شوند. دوم، عبارت‌اند از صنعت‌گران ورشکسته که در اثر رقابت خارجی به بازار کار سرازیر می‌شوند. این هر دو سرچشمه، روان‌شناسی مالک خرده‌پا و نیز نفوذ صنف صنعت‌گر را، که غالباً پایه‌ی رخنه اندیشه‌های ناسیونال-رفرمیستی در میان پرولتاریاست، همراه پرولتاریا می‌کنند. اگر حفظ بند پا روستا در غالب موارد (به ویژه در مورد درصد قابل ملاحظه‌یی از بافنده‌گان فرش که زنان و کودکان هستند)، نبودن تعلیم و تربیت، تعصبات گسترده مذهبی و غیره را نیز به این‌ها بی‌افزاییم آن‌گاه

دشواری‌های مربوط به پخش تبلیغات انقلابی و سازماندهی کارگران ایران آشکار خواهد شد. این اوضاع و احوال قویاً "مانع از رشد آگاهی طبقاتی کارگران ایرانی بوده‌اند. اما از سوی دیگر، استعمار بی‌رحمانه‌ی کارگران، که سنگ‌دلانه‌ترین ریخت‌ها را به خود می‌گیرد، رخنه‌ی سرمایه‌های خارجی و بومی، نبود کامل حقوق سیاسی و دستمزدهای عملاً "بخور و نمیر ایشان، همه آن پایداری را ایجاد کرده است که می‌تواند بر دشواری‌های کنونی فایده‌آید و توده‌های پرولتری را هرچه بیش‌تر در مبارزه بر ضد استعمارکننده‌گان داخلی و خارجی درگیر سازد.

دهقانان در ایران تحت اوضاع و احوال بسیار دشواری می‌زیی‌اند. بیش از ۹۴ درصد از اراضی قابل کشت در دست سه هزار مالک، نهادهای مذهبی و روسای قبایل قرار دارند، مالکان بیش از ۶۶ درصد از این‌ها را در اختیار دارند. در گذشته تمام زمین‌های قابل کشت به حکومت تعلق داشت. اما تدریجاً "بین فرماندهان نظامی و سوگلی و عمال دربار تقسیم می‌شد. در حال حاضر در حدود چهار درصد از اراضی هنوز به حکومت تعلق دارد. اخیراً "همین اراضی نیز به فروش گذاشته شده‌اند. خریداران همان مالکان و سرمایه‌داران ربایی-تجاری هستند. اراضی متعلق به دهقانان براساس حق مالکیت خصوصی بیش از ۳/۵ درصد کل نیست. بخش اعظم دهقانان زمین را بر اساس اجاره به کشت می‌گیرند. معمولاً "محصول به پنج بخش تقسیم می‌شود، یعنی مطابق پنج عامل اصلی فرآیند تولید کشاورزی. این عوامل عبارت‌اند از زمین، آب، بذر، شخم و کار دهقان. قاعدتاً، زمین و آب به مالک تعلق دارند. غالباً "وضع رقت‌بار زنده‌گی دهقانان را ناچار می‌کند که نه فقط زمین را که هم‌چنین شخم را نیز از مالک به استجاره بگیرند. در چنین مواردی قسمت اعظم محصول به مالک تعلق می‌گیرد. در بسیاری از بخش‌های کشور، مالکان بهترین اراضی کشاورزی را، که بر روی آن‌ها محصولات صنعتی برای صادرات می‌رویند، برای خود نگه می‌دارند. افزون بر این، دهقانان ناچارند تعدادی از روزها را به رایگان

[ایگاری] طی سال بر روی زمین‌های مالک کار کنند. به مالک هدایا عرضه دارند، مالیات‌های سنگین و غیره به پردازند. پس از این که این‌ها پرداخت شدند، دهقان حتماً ۵۰ درصد کل محصول را که با نیروی کار خود تولید کرده است، دریافت نمی‌کند. انکشاف مناسبات پولی-کالایی، بار استثمار را به مقدار قابل ملاحظه‌ای افزایش بخشیده است. دهقانان فقیر شده می‌کوشند منابع اضافی بر درآمد خود را در صنایع روستایی بیابند. بدین ترتیب او نیز به بازار کار شهری افزوده می‌شود. او در مقابل دستمزدهای ناچیزی شاق‌ترین کارها را در بنادر، به مثابه کارگر ساده، یا بیل‌زن می‌پذیرد. به شکرانه‌ی سرشت نیمه استعماری کشور، به برکت بین‌المللی‌یی که عمدتاً از جانب امپریالیسم بریتانیا صورت می‌گیرد، و نیز به شکرانه مناسبات فئودالی در روستاها، انکشاف صنعت سرمایه‌دارانه با چنان سرعت کند و آهنگ ناچیزی به پیش می‌رود که نمی‌تواند تعداد بازوهای کار عرضه شده در بازار را جذب کند. از همین روست که ده‌ها هزار دهقانان فقرزده ناگزیر از ترک کشور خود و در جست‌وجوی کار در قفقاز، هندوستان و آمریکا و دیگر کشورها بوده‌اند.

بدین‌سان توده‌های میلیونی دهقانی ایران در واقع به توده‌ی عظیمی از اجاره‌نشینان گرسنه بدل می‌شوند. این دهقانان تحت فشار نیاز و غالباً محروم از وسایل اقتصادی خود، حتا زمین اجاره‌یی، به دور از فرآیند تولید، محکوم به مرگی تدریجی از طریق گرسنه‌گی و بیماری در داخل و خارج از کشور، متحدان پرولتاریا در روستاها هستند. دهقانان می‌توانند تنها تحت هدایت پرولتاریا به رهایی خود برسند و پرولتاریا می‌تواند در کشور نیمه مستعمره‌یی چون ایران انقلاب بورژوادموکراتیک را تنها با اتحاد با دهقانان به سر منزل پیروزی برساند.

احزاب سیاسی

از بحث پیرامون انکشاف اقتصادی و ویژه‌گی‌های طبقات در حال مبارزه در ایران می‌توان به این جمع بست رسید که تمایز طبقاتی در ایران هنوز به فرجام نرسیده است. از همین روست که اکثریت احزاب سیاسی نیز سرشتی نامعین دارند. در واقع دو اردوی مخالف رو در روی یک‌دیگر ایستاده‌اند: اردوی زمین‌داران فئودال، که روحانیت و بورژوازی دلال-تجاری-رباخوار با آن متحد است و اردوی کارگران و دهقانان که مورد حمایت صنعت‌گران فقر زده است. این هر دو اردو در رویدادهای گذشته نقش داشته، در آینده نیز نقش ایفا خواهند کرد. دیگر قشرها و طبقات، بورژوازی کوچک صنعت‌گر و تجاری و هم‌چنین بورژوازی ملی کشوری [بومی] مداوماً "بین انقلاب و ضدانقلاب در حال نوسان خواهد بود.

از همین روست نا باوری نسبت به احزاب سیاسی گوناگون در ایران که طی بیست سال گذشته حیات داشته‌اند، هم در اردوی دستگاه حاکمه و هم به ویژه در اردوی بورژوازی میانه و کوچک. از آن‌جا که بنا بر گفته‌ی لنین، حزب پیشتاز، رهبر این یا آن طبقه است، این طبیعی است که ناتوانی در تصمیم‌گیری و تردیدهای طبقاتی در سیاست‌های هر یک از این احزاب خرده‌بورژوازی بازتابد. احزاب در ایران نام‌های متعدد دارند: دمکرات‌ها، دمکرات‌های مستقل، اعتدالیون، لیبرال‌ها، اتحاد و ترقی، سوسیالیست‌ها (اجتماعیون)، اصلاح‌طلبان، تحول‌طلبان، ملیون اسلامی، اجتماعیون (سوسیالیست‌های) مستقل، سوسیالیست‌های متحده، لیبرال‌های اسلامی، ایران جوان، ایران نو، حزب جمهوری‌خواهان و غیره. اکثریت احزاب ایران یا برنامه تصویب شده‌ی ندارند، یا اگر چنین برنامه‌ی داشته باشند، معمولاً "ترجمه‌ی است از برنامه حزب متناظری در اروپا که به اوضاع و احوال ایران انطباق داده شده است.

در ایران، احزاب سیاسی به سرعت ایجاد و ناپدید می‌شوند. معمولاً در لحظات بحرانی کشور، تهییج بسیاری رخ می‌دهد، مثلاً "به هنگام انجام انتخابات مجلس و تغییر کابینه. در چنین اوضاعی تعداد کثیری حزب با برنامه‌های گوناگون پدید می‌آیند. غالباً این احزاب پس از تحصیل چند مسند وزارت، کرسی نماینده‌گی یا سمت فرمانداری_استانداری توسط اعضای‌شان ناپدید می‌شوند. اصول و عقاید کم‌ترین نقشی ایفا نمی‌کنند. این امر این نکته را توضیح می‌دهد که چرا اعضای یک اردو می‌توانند به حزبی در اردوی مخالف به پیوندند. غالباً کمیته‌یی با شرکت سه یا چهار فرد ایجاد می‌شود. این کمیته‌ها نیز پس از این که اهداف کوچک‌شان ارضاء شد، به سرعت از میان می‌روند.

اکنون با برخی از این احزاب آشنا شویم.

با سابقه‌ترین حزب ایران فرقه دمکرات ایران است. این حزب به هنگام مجلس دوم (از ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ تا ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱/۲۴ آبان ۱۲۸۸ تا ۲ دی ۱۲۹۰) تشکیل شده، اعضای آن عمدتاً از نماینده‌گان آن مجلس بودند که فراقسیون سوسیال دمکرات را تشکیل دادند.^{۴۱} دماغیون ایران در راس این حزب قرار داشتند. رهبران آن، در آن زمان عبارت بودند از تقی‌زاده، سلیمان میرزا (اسکندری)، مساوات^{۴۲} و غیره. جذب ایران به درون اقتصاد جهانی و انکشاف مناسبات پولی_کالایی و مناسبات سرمایه‌دارانه، مسئله‌ی سازماندهی قدرت را به سبک جدید مطرح ساخت. دماغیون بورژوازی ایران که در اروپا آموزش دیده بودند، می‌خواستند نقشی پیشگام ایفاکننده و راه را برای انکشاف سرمایه‌دارانه‌ی کشور هم‌وار سازند. اینان

۴۱- در مورد اسناد مربوط به این حزب نگاه کنید به جلد‌های ۱۳ و ۱۹ اسناد تاریخی. ویراستار

۴۲- رسول‌زاده قفقازی، حیدرخان عمواغلی و دیگران را نیز باید به شمار این رهبران افزود.

هوادر یک حکومت متمرکز، الغای پایه‌های نظم فئودالی، اصلاح ارضی گُندروانه، انحلال مالیات‌های فئودالی، و آزادی دهقانان بودند. عناصر ارتجاعی هم‌چون زمین‌داران بزرگ، خانواده‌های فئودالی در همان مجلس دوم هم‌راه با نماینده‌گان روحانیت، مصممانه در برابر نوآوری‌های فرقه دمکرات ایستادند. بعدها، ارتجاعیون با پشتیبانی سر نیزه‌های روسیه تزاری، موفق شدند همه آزادی‌های به دست آمده طی انقلاب ۱۱-۱۹۰۷/۱۲۹۰-۱۲۸۶، را از میان بردارند. به هنگام جنگ جهانی امپریالیستی برخی از اعضای فرقه دموکرات کوشیدند پشتیبانی آلمان را نسبت به مبارزه خود بر ضد روسیه تزاری و امپریالیسم بریتانیا جلب کنند، و حتا کمیته دفاع از میهن را ایجاد کردند. اینان پس از آن حتا یک دولت موقت ایجاد کردند، اما به سال ۱۹۱۶/۱۲۹۵، ناگزیر از مهاجرت [برلن] شدند.^{۴۳}

انقلاب اکتبر، ایجاد قدرت شوراها، در کنار مرزهای ایران، ملی کردن صنایع توسط حکومت شوروی و الغای حاکمیت زمین‌دارانه به تندروانه‌ترین سبک، دموکرات‌های ایران را تحت تاثیر قرار داد. این حزب منحل شد. جناح بانفوذتر هم‌چون حزب استقلال ایران و غیره، که از جنبش انقلابی در هراس شده بودند، به سود هم‌کاری با امپریالیسم بریتانیا اختیار موضع کردند و بدین‌سان برنامه راه استعماری انکشاف ایران را برگزیدند. این گروه را وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله،

^{۴۳} - یکی از این رهبران که به دست انگلیسی‌ها دستگیر شد سلیمان میرزای اسکندری [سازنده حزب توده به دستور ماموران امنیتی استالین] بود. [در قصر شیرین و در منزل فئودال آلمانوفیل علی‌اکبرخان سنجابی دستگیر شد]. اسناد هم‌کاری او با آلمان‌ها که از او گرفته شد، در بایگانی دولتی بریتانیا موجود است. نگاه کنید به اسناد تاریخی جنبش کمونیستی ایران (انگلیسی)، در دست چاپ. ویراستار

قوام‌السلطنه و تدین و امثالهم رهبری می‌کردند. بعدها تقی‌زاده و غیره به ایشان پیوستند. از حزب استقلال ایران سرکشیک‌زاده^{۴۴}، حسین‌زاده، اولین سردبیر روزنامه اتحاد، و دومین سردبیر روزنامه قانون نیز به ایشان پیوستند. این گروه اکنون گروه حاکم ایران است.

گروه دیگر دموکرات‌ها، یعنی فراکسیون کوچک‌ترشان (معروف به ضد تشکیلی) کوشید از دموکرات‌های چپ به رهبری فرخی، بهرامی، ثابت، و غیره حزبی ایجاد کند، اما به موفقیت زیادی نرسید^{۴۵}.

ورشکسته‌گی فرقه دموکرات ایران، و انتقال آن به اردوی ارتجاع و امپریالیسم بریتانیا، چشم بسیاری از دماغیون خرده بورژوا را باز کرد که در گذشته به دنبال آن بودند. در بهار ۱۳۰۰/۱۹۲۱، کوششی برای تاسیس حزب اجتماعیون عامیون ایران صورت گرفت. این حزب تحت ریاست برخی از رهبران پیشین فرقه دموکرات ایران، چون سلیمان میرزا اسکندری، مساوات، فرخی، (سردبیر پیشین توفان)، و غیره قرار داشت. برنامه سوسیال دموکرات‌های ایران نیز با برنامه فرقه دموکرات تفاوت چندانی نداشت. این حزب در گفتار، خود را مخالف ارتجاعیون و امپریالیسم بریتانیا نشان می‌داد، اما در کردار این حزب می‌کوشید از انکشاف مبارزه طبقاتی جلو بگیرد و هدف‌اش عبارت بود از تامین «آرمان ملی»، یعنی صلح طبقاتی^{۴۶}.

^{۴۴} - سرکشیک‌زاده، همکار نزدیک سیدضیاء‌الدین، به سال ۱۳۰۵/۱۹۲۶، به اتهام واهی کوشش برای ترور رضاشاه به همراه سرهنگ پولادین دستگیر شد. این هر دو، تیرباران شدند. ویراستار

^{۴۵} - دکتر مصدق، بنا بر گفته خودش عضو این حزب بود. ویراستار

^{۴۶} - در مورد برنامه اجتماعیون_عامیون نگاه کنید به جلد سیزدهم اسناد تاریخی. نباید ناگفته گذارد که همین سلیمان میرزا و فرخی برای شرکت در مراسم دهمین سال‌گشت انقلاب اکتبر دعوت شده بودند. از سلیمان میرزا برای شرکت در کنگره جامعه ضدامپریالیست که در بروکسل

نام سوسیال دمکرات و خواست برنامه دایر بر تصویب قوانین حامی کارگران تنها تله‌ی است برای کارگرانی که صاحب آگاهی طبقاتی نیستند. در کردار، اجتماع‌یون_عامیون حزبی صرفاً" بورژوازی بود، که بورژواهای تندرو شهری، برخی صنعت‌گران و پاره‌ی از تجار را گرد هم می‌آورد.

در سال ۱۳۰۳/۱۹۲۴، پادشاه کنونی، رضاشاه پهلوی، هنگامی که هنوز تاجی بر سر نداشت و ردای صورتی رنگ جمهوری‌خواهی بر دوش می‌افکند و به دنبال پشتیبان بر ضد سلسله‌ی قاجار می‌گشت، توانست از سوسیال دمکرات‌ها تا آخرین روز برای مقاصد خود سود جوید. در مجلس پنجم (۲۶-۱۳۰۵/۱۹۲۴-۱۳۰۳)، گروه سلیمان میرزا در اکثریت بود و از رضاخان، وزیر جنگ زمان حمایت کرد. این مسئله تجدید نام‌گذاری حزب را مطرح ساخت، زیرا خود نام سوسیال دمکرات برای محافل میانه‌رو هراسناک بود.

از همین رو بود که حزب سوسیال دمکرات خود را حزب آزادی‌خواه نامید. اما اکنون آثاری از حیات این حزب به چشم نمی‌خورد. این حزب، دیگر برای رضاخان ضروری نیست. «مهره کار خود را کرده است.» اکنون «مهره می‌تواند مرخص شود. ۴۷» پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و محبوبیت عظیم نظرهای انقلابی و کمونیستی در ایران، روحانیت ایران را در هراس کرد. اینان با ترس از این که مبدا نفوذ خود را در میان توده‌های زحمت‌کش از دست دهند، کوشیدند گوهر دموکراتیک اسلام را در تخالف کمونیسم اعلام کنند. در این جهت از سوی بریتانیا کوشش‌های عظیمی انجام

به سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷، برگذار شده بود، دعوت رفته بود. در این مورد نگاه کنید به جلد ششم اسناد تاریخی ویراستار.

^{۴۷} - لفظ مهره در متن روسی آمده است. مترجم

گرفت که عمال زر خرید خود را از بین‌النهرین و دیگر نقاط به قصد تبلیغ و تهییج به سود اندیشه اسلامی و سازماندهی مبارزه بر ضد کمونیسم به ایران می‌فرستاد.^{۴۸}

حزب ملیون اسلامی ایران، حزب جعفر، اتحاد اسلام، جمعیت دیانت اسلام، احرار اسلامی، اتحاد اسلامی، سازمان لیبرال‌های اسلامی در رشت و غیره یکی پس از دیگری ایجاد شدند. امروز اکثریت این سازمان‌ها ناپدید شده‌اند.

در آن روزهای توفانی، اینان کمک عظیمی به ارتجاعیون رساندند و به هر بهانه‌یی مانع از آن شدند که توده‌های زحمت‌کش از زیر نفوذ ایشان آزاد شوند.

اگر انسان به احزاب سیاسی ایران از نقطه‌نظر اروپایی، یعنی از دیدگاه برنامه معینی، کنگره، کنفرانس، کمیته‌های محلی و کمیته‌ی مرکزی منتخب بنگرد، می‌توان بدون اغراق گفت که در ایران هیچ حزبی به جز **حزب کمونیست ایران** وجود ندارد. اما با این همه معنای این سخن این نیست که در روز تعیین‌کننده آن گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب از نو به روی پهنه‌ی سیاسی پدیدار نخواهند شد و نقش خود را برای سازماندهی توده‌های زحمت‌کش در شهر و روستا و به‌گرد شعارهای خرده‌بورژوازی، بورژوازی، نیمه فئودال و مذهبی، به عهده نخواهند گرفت.

در این زمینه **حزب کمونیست ایران** و جامعه جوانان کمونیست ایران ناچار به انجام وظیفه‌ی عظیمی هستند تا توده‌ها را برای انقلاب بورژوادموکراتیک آینده آماده سازند، که پس از مرحله معینی به انقلاب اجتماعی بدل خواهند شد.

از همین رو مسئولیت **حزب کمونیست ایران** در زمینه انقلاب آینده بسیار عظیم است.

^{۴۸} - این تحلیل سلطان‌زاده نیز بسیار درست است. اسناد وزارت خارجه بریتانیا این تحلیل را تایید می‌کند. طی دستورالعمل انتلیجنس سرویس عمال بریتانیا در خارومیانه اسلامی مامور شدند موارد تضاد اسلام و کمونیسم را طی مقالاتی به تبلیغ وسیع بگذارند. در این مورد نگاه کنید به سند زیر: 8.3.1920, "Islam and bolshevism" Fo 371/5178 ویراستار

حزب کمونیست ایران به سال ۱۲۹۹/۱۹۲۰، در کنگره نخستین آن که در شهر بندر انزلی برگزار شد، پدید آمد^{۴۹}، پیش کسوت آن حزب عدالت بود که توسط پرولتاریای باکو به سبک زیرزمینی تاسیس شده بود. هنگامی که کنگره حزب [در تابستان ۱۲۹۹] برگزار شد، گیلان در ناآرامی انقلابی به سر می‌برد. پس از برگزاری کنگره، حزب جوان زیر بار وظیفه سنگین به عهده گرفتن رهبری جنبش انقلابی قرار داشت. با انتقال مرکز فعالیت‌های آن از باکو به داخل مرزهای ایران، هسته پرولتری آن به سختی لطمه برداشت، و بر تعداد عناصر خرده‌بورژوازی «چپ‌رو» افزوده شد، و در نتیجه، آن، در نخستین روزهای شکست در جبهه انقلابی، جناح راست درون حزب تقویت یافت و عناصر خرده‌بورژوا خواستار انحلال حزب و تجدید حیات حزب عدالت شدند^{۵۰}. بدون یک برنامه کمونیستی آن‌چه اینان می‌خواستند به راستی یک حزب اصلاح‌گر ملی بود. این کوشش هیچ فرآورده‌یی نداشت، اما شکست هرچه تندتر انقلاب را در گیلان فراهم آورد.

حزب فعالیت خود را به سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲، از سر گرفت. در تهران روزنامه حزب **حقیقت** منتشر شد. اتحادیه‌های کارگری، با شعارهای کارگری تعاونی‌ها و غیره را تحت رهبری حزب ایجاد شدند.

^{۴۹} - در مورد اسناد مربوط به این کنگره نگاه کنید به اسناد تاریخی جلدهای ۱، ۴، ۶، ۹، ۲۰ و نیز

Le mouvement communiste en iran ed. C. chaqueri, Florence, 1979

^{۵۰} - اشاره به کنفرانس باکو است که طی آن حیدرخان به حمایت جناح استالین در حزب شوروی به رهبری حزب انتخاب شد، و سلطان‌زاده و سیدجعفر پیشه‌وری، جوادزاده، و دیگران از حزب «اخراج» شدند. در این مورد نگاه کنید به مقدمه جلدهای چهارم و بیستم اسناد تاریخی

و نیز رساله دکترای همین ویراستار *Le parti communiste Iranien, ... Sorbonne nouvelle, 1980*

به سال ۲۵-۱۹۲۴/۱۳۰۴-۱۳۰۳، رضاخان «جمهوری خواه» حزب حزب و همه سازمان‌های طبقه‌ی کارگر را شکست داد و بدین سان راه به سوی تخت سلطنت برای خویش هم‌وار کرد. در دومین کنگره حزب به سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷، بود که ما توانستیم از بقایای گذشته، حزب را از نو سازمان بدهیم.

فعالیت‌های **حزب کمونیست ایران** در اوضاع و احوال بسیار سختی انجام می‌گیرند. دستگاه نظامی-پلیسی رژیم جدید متوجه هر «اندیشه آزادی» است که جرئت کند به نحوی از انحاء در برابر رژیم به ایستد یا از آن انتقاد کند. مقادیر زیادی از بودجه ناچیز دولتی (۴۸-۴۶ درصد) به مصرف ارتش و پلیس می‌رسند. جاسوسی و خبرچینی در کشور به شدت رواج پیدا کرده است. پلیس مخفی رژیم ایران به کمک ضدانقلابیون روسی، ارمنی، و آذری بنابر سبک پلیس تزاری سازمان داده شده است. کشور از زمانی که رضاشاه قدرت را به دست گرفت، در زیر حکومت نظامی بوده است. در ایران به اصطلاح نو، هر حرکتی از نقطه‌یی به نقطه‌یی دیگر بدون اجازه قبلی میسر نیست. هیچ یک از قوانین **موجود در مورد** کمونیست‌ها و کوشنده‌گان کارگری-دهقانی اجرا نمی‌شود. در بازداشت و کشتار کوشنده‌گان، پلیس هر گامی را که خود صلاح بداند بر می‌دارد. در این جا از محاکمه و محکومیت در می‌گذرند.

عدم امکان انتشار هرگونه ادبیات مارکسیستی-لنینیستی در داخل کشور حزب را وا داشته است تبلیغات خود را از خارج سازمان دهد. ارگان تئوریک حزب، **ستاره‌ی سرخ**^{۵۱} از خارج به داخل ارسال می‌شود و در آن جا به سبک زیرزمینی پخش می‌شود، و نفوذ عظیمی در کشور دارد.

^{۵۱} - از این مجله دوازده شماره منتشر شد. شماره‌های این مجله در دسترس نیست. کوشش‌های متعدد برای دست‌یابی به آن در اتحاد شوروی با سانسور روبرو شده است. تنها یک مجله دو

تنها مجله جدی سیاسی_اقتصادی در کشور است.

حزب کمونیست ایران، پس از برگذاری دومین کنگره‌ی خود، خود را از نظر سازمان و ایده‌ئولوژیک تقویت کرد، اگر چه تماس‌اش با توده‌ها هم چنان ضعیف است. دسته‌بندی که تا کنگره دوم رایج بود، باید هنوز مصمماً "ریشه‌کن شود. حزب باید در آتیه نزدیک فعالیت سازمانی و تبلیغاتی خود را در میان کارگران و دهقانان بیاغازد تا آنان را از نظر سازمانی و سیاسی برای برخورد‌های آینده آماده سازد. در گام نخست، حزب ما باید وظیفه عظیمی را در سازماندهی فعالیت سندیکایی به انجام برساند، بدون آن که کوشش در ارتش و روستاها را از نظر دور دارد. سندیکاهای غیرقانونی و نیم قانونی کنونی پشتیبانان بسیار ضعیفی برای **حزب کمونیست ایران** هستند. حزب تنها آن‌جا می‌تواند پشتیبان واقعی خود را بیابد که توده‌های وسیع کارگران در سندیکاهای کارگری بسیج شده زیر نفوذ ایده‌ئولوژیک حزب باشند. در همین زمینه، تجربه سازماندهی اتحادیه کارگران نفت بهترین شاهد مدعای ما در بالاست. هنگامی که تعداد اعضاء ناچیز بود، اتحادیه ایشان تقریباً "غیرقانونی بود. اما هنگامی که تعدادشان به هزار رسید، اتحادیه نیمه قانونی شد و هنگامی که تعدادشان به دو هزار نفر بالغ شد، اتحادیه دیگر می‌توانست آشکارا فعالیت قانونی داشته باشد، باشگاه‌ها، مدارس شبانه و ورزشگاه‌های خود را سازمان دهد. تنها به شکرانه کوشش‌های گسترده آن اتحادیه [کارگران نفت حزب] توانست کارگران نفت را در آبادان (به تعداد ۹ تا ۱۰ هزار نفر) به اعتصاب ماه مه ۱۹۲۹ (اردی‌بهشت ۱۳۰۸) کشاند، اعتصابی که گسترش‌اش

شماره‌ی آن در جلد ششم اسناد تاریخی از طرف این ویراستار تجدید چاپ شده است. برای فهرست مطالب مجموعه آن نگاه کنید به جلد نهم همین اسناد.

دیگر شاخه‌های این صنعت را که توسط شرکت نفت ایران و انگلیس ایجاد شده بود، تهدید می‌کرد.^{۵۲}

در کشورهای عقب‌مانده مستعمره و نیمه مستعمره که سرمایه خارجی در استثمار توده‌های کارگر نقشی ایفا می‌کند، مبارزه اقتصادی پرولتاریا به آسانی به مبارزه سیاسی تغییر می‌یابد. این درست همان است که در اعتصاب ماه مه ۱۳۰۸/۱۹۲۹، رخ داد، که با خواست‌های اقتصادی آغازید و با کشتار به دست پلیس و فراخواند رزمناد بریتانیایی بصره و نیروهای نظامی به اهواز پایان یافت. اعتصاب با قساوت سرکوب شد، ۳۵۰ نفر اخراج شدند، ۱۸۰ نفر، طی هم‌کاری بین ژاندارم‌های دولتی و امپریالیست‌های خارجی بر ضد کارگران، دست‌گیر و زندانی شدند. صرف‌نظر از این‌که این اعتصاب با چه قساوتی سرکوب شد، توده‌های زحمت‌کش متقاعد شدند که بین امپریالیسم بریتانیا و حکومت شاه و زمین‌داران هیچ‌گونه تفاوتی وجود ندارد. برپایه‌ی همین نمونه، حزب می‌تواند و مجبور خواهد بود به یک کارزار گسترده تبلیغاتی برای مبارزه بر ضد استثمارگران داخلی و خارجی و به سود طبقه‌ی کارگری که از نظر بین‌المللی آگاه است، دست زند.

تنها از طریق تجربه خود در مبارزه برای روشن‌گری و بر ضد بار سنگین [استثمار] است که توده‌های کارگر را میسر است احساس ژرف نفرت نسبت به کل نظام سرمایه‌دارانه داشته، سرسختی لازم برای مبارزه در راه سوسیالیسم را کسب کنند. کارگر ایرانی در وضعیت دشوار غیرقابل باوری کار می‌کند: دست‌مزد ناچیز، ده تا دوازده ساعت کار روزانه، وضعیت بهداشتی ناشنیده‌یی و غیره. حزب تنها آن

^{۵۲} - در مورد اعتصاب کارگران نفت آبادان نگاه کنید به اسناد مربوط به آن در کتاب زیر به

همت همین ویراستار: *The conditions of working class in iran*, Florence, 1978, ed. Chaqeri

و نیز اسناد تاریخی ۳، ۶، ۹، ۱۱.

گاه می‌تواند ثابت کند که حزب کارگران و پیشتاز آنان است که به مبارزه‌ی مداوم، لاینقطع برای بهبود بخشیدن به وضعیت غیرقابل تحمل توده‌های کارگر در محل کار دست زند. تنها از این طریق، یعنی رزمیدن در صفوف اول، است که حزب می‌تواند اعتماد توده‌ها را به خود جلب کند، در غیر این صورت، حزب در موقعیتی نخواهد بود از انفراد [کنونی] اش بیرون آید.

وضعیت جوانان کارگر

موقعیت دشوار اقتصاد کشور در درجه اول در وضعیت جوانان کارگر باز می‌تابد. شیوه برخورد خائنانه و جنایت‌کارانه‌ی هم رژیم گذشته و هم رژیم کنونی به اقتصاد کشور موجب شده است که نه کشاورزی و نه صنعت در شهر و حتا کم‌تر از آن‌ها صنایع دستی، در موقعیتی باشند که بتوانند به جوانان زحمت‌کش فقرزده‌ی در شهر و روستا کار و نانی برسانند. از همین روست که همه ساله هزاران هزار تن از تواناترین جوانان کارگر ایرانی کشور را به سوی ممالک هم‌جوار و ماوراء دریاها به قصد تهیه لقمه نانی ترک می‌گویند. آن بخش از جوانان که می‌کوشند کاری در داخل دست و پا کنند تحت بی‌رحمانه‌ترین استثمار قرار می‌گیرند. مازاد جمعیت در روستاها موجب می‌شود که قاعدتا "جوانان نتوانند هیچ فرصتی برای استفاده از نیروی خود و شرکت در تولید به دست آورند. در شهرها نیز جوانان باید از موانع بسیار بگذرند. جوانان، در صورت امکان، کار در محل‌های ساختمانی به دست می‌آورند. و در برابر ۱۲ تا ۱۴ ساعت کار روزانه دستمزدی بین ۲۰ تا ۴۰ کویک (روسی) دریافت می‌دارند.

وضعیت آن دسته از جوانانی که آموزش حرفه‌ی را پیشه می‌کنند، به ویژه سخت است. اینان ناچارند چون شاگرد کار کنند، و طی ۴ تا ۵ سال نه فقط به

رایگان کار کنند، که حداکثر بر تعداد ساعت کار روزانه‌شان نیست. در ماه‌های زمستان که روزها زودتر تاریک می‌شود و بازار زودتر تعطیل می‌شود، شاگرد مجبور است برای استاد چند ساعت بیشتر در منزل کار کند، به نحوی که سفارش‌های فوری مربوط به روز بعد، تمام شوند. اما این همه هم کافی نیست، شاگرد باید قاعدتاً، در شهرهای کوچک به استاد کمک کند، انجام خرده فرمایشات با اوست: آب حمل کند، خانه و حیاط را نظافت کند. در برابر این همه، استاد تنها ناهار او را تامین می‌سازد که غالباً بیش از تکه نانی نیست. پس از چند سال که شاگرد آغاز به فهمیدن درست حرفه می‌کند، و به صاحب کار کمک اساسی می‌رساند، می‌تواند امید داشته باشد که به سمت دست‌یار استاد ارتقاء یابد. معمولاً شاگرد تا سن ۱۸ تا ۲۰ به این سمت نمی‌رسد. دستمزد دست‌یار استاد معمولاً بین ۵ تا ۱۰ - ۱۲ روبل در ماه است. در شهرهای بزرگ دستمزد ماهانه کمی بیشتر است. این نظام اساسی مربوط به تمام صنایع دستی است.

بدتر از این همان وضعیت کارگاه‌ها و کارخانه‌های قالی‌بافی است. در این جا استفاده از کار کودکان، کودکان بین ۷ تا ۱۵ سال عملی رایج است.^{۵۳} در تولید قالی عمدتاً کودکان و زنان استخدام می‌شوند. مردان نقش ناظر، استاد و طراح را ایفا می‌کنند. پرداخت به کودکان براساس تعداد گره‌هایی است که می‌زنند. دستمزد میانگین بین ۱۲ تا ۱۵ کوپک در روز است. ساعات کار روزانه بین ۱۲ تا ۱۳ است. کودکان به همان اندازه بزرگسالان کار می‌کنند، و علاوه بر آن تنبیه بدنی نیز می‌شوند. در طول روز کار زنان و کودکان جز نان چیزی نمی‌خورند. خود کار دشوار و خسته‌کننده است، و توجه و دقت می‌طلبد. اگر نامکفی بودن نور

^{۵۳} - در مورد کار کودکان در صنعت قالی‌بافی در عصر رضاشاه نگاه کنید به کتاب پیش گفته:

The conditions of working class in iran, ed. Chaqeri, Florence, 1978.

نیز به این تصویر افزوده شود، وضع حتا بدتر نیز خواهد شد. کودکانی که این نوع کار را به سن ۷ تا ۸ می‌آغازند، در ۱۵ سالگی دیگر به شکل مردان مسن می‌نمایند، لبخند نمی‌زنند و آشکار است که در رشدشان دچار وقفه شده‌اند. بدین سان، فرش‌های زیبای ایرانی که در خارج موجب شوق می‌شوند، به قیمت رشد ناقص و مرگ هزاران کودکان و انسان‌های ناقص‌الرشد تمام می‌شوند.

موقعیت و وضع کارگران و جوانان کارگر در صنایع نفت جنوب، که بیش از ۳۰ هزار نفر در آن شاغل‌اند، هیچ بهتر نیست. به شکرانه کوشش‌های بخش ویژه سیاسی شرکت نفت ایران و انگلیس، یعنی اداره‌ی به اصطلاح «امنیتی»، هرگونه اعتراض سازمان داده شده از سوی کارگران به وسیله اقدامات سرکوب‌گرانه و از جمله اخراج، سرکوب می‌شود. مدیریت شرکت اصل جدایی پوست «سفید» و «سیاه» را رعایت می‌کند. کارگران ایرانی به ترتیب برای کارگر ماهر و غیر ماهر ماهانه بین ۱۶ تا ۶۰ روبل دریافت می‌کنند. اما کارگران جوان به مراتب کم‌تر. در عین حال، کارگران و کارمندان اروپایی ماهانه بین ۲۴۰ تا ۸۰۰ روبل دریافت می‌دارند، و هندی‌ها بین ۶۰ تا ۱۰۰ روبل در ماه. اما این هم باز همه‌ی قضیه نیست. کارمندان اروپایی افزون بر حقوق، از مسکن و وسایل آن، اتومبیل و خدمت کار نیز بهره‌منداند. خارجیان در آبادان، باشگاه‌ها و مغازه‌های ویژه خود را دارند، هرکدام از تعطیلات سالیانه با پرداخت خرج سفر از سوی شرکت بهره‌منداند. کارگران هندی نیز از برخی امتیازها، اگر چه محدود، برخوردارند. اما ایرانیان در وضعیت دشواری قرار دارند. هرکس ناچار است زنده‌گی خود را در حد ناچیز ممکن سر و سامان دهد. مثلاً در آبادان مسکن بسیاری از ایرانیان حتا دری هم ندارند، و به جای آن از پرده استفاده می‌شود. ارتفاع این مسکن‌ها از ارتفاع یک انسان هم کم‌تر است.

از همین روست که با توجه به همه دشواری‌ها، در ماه مه ۱۳۰۸/۱۹۲۹، اعتصابی با خواست‌های اقتصادی و سیاسی فراخوانده شد که استعمارگران بریتانیایی را سخت خشمگین ساخت.^{۵۴} به سرعت یک رزمناو از بصره و نیروهای انتظامی از اهواز فرا خوانده شدند. اعتصاب سرکوب شد و ۱۸۰ کارگر و کارگر جوان بازداشت و به زندان افکنده شدند. در چنین اوضاع و احوالی شرکت نفت ایران و انگلیس می‌تواند سالیانه ۱۷۰ میلیون روبل سود ببرد و از طریق آن بسیاری از رهبران را زرخرد خود کند و به خدمت منافع بریتانیا بگیرد.

وضعیت کودکان و کارمندان دولت و دماغیون هم بهتر از این نیست. دستیابی به شغلی پس از پایان دوره‌ی دبیرستان یا دانش‌گاه امر آسانی نیست. در تهران و شهرستان تعداد زیادی کادر در انتظار شغل هستند. تعداد اینان آنقدر زیاد است که خود بخشی از طبقه (قشری) را تشکیل می‌دهند. اینان از کمک ناچیزی از سوی دولت برخوردارند و به مدت ۶ تا ۷ سال یا بیش‌تر در انتظار شغلی زنده‌گی را سر می‌کنند. اما از میان کسانی که در پی شغلی هستند، تنها آن‌هایی می‌توانند امیدوار به تحصیل شغل باشند که از مناسبات خوبی برخوردارند. بقیه باید زنده‌گی را به هر نحوی که میسر باشد، سر کنند.

برای هر کار موجود بیش از ده نامزد وجود دارد. غالب کسانی که بیکار هستند وسیله‌ی برای امرار معاش ندارند. تحصیل شغلی وسیله‌ی ادامه‌ی حیات است. در نتیجه مبارزه لاینقطعی بین شاغلان و بیکاران در جریان است. از همین روست عدم ثبات سمت‌های اداری.

^{۵۴} - این اعتصاب و دیگر اعتصاب‌ها از مسائلی نبوده‌اند که مورخان و ایران‌شناسان» عربی یا شوروی را نسبت به خود جلب کنند. آنان بیش‌تر ترجیح داده‌اند درباره رضاشاه، اسلام و امثالهم قلم‌فرسایی کنند. ویراستار

یکی از رفقا از تهران می‌نویسد که «هیچ یک از کارمندان نسبت به وضع خود مطمئن نیست. مدت میانگین حفظ سمتی یک سال، و مدت میانگین انتظار برای شغلی سه سال است. از همین روست که هر کارمندی به دزدی روی می‌آورد، تا بتواند روزی که از کار برکنار شد، چیزی برای ادامه‌ی حیات در اختیار داشته باشد. کارمندان به این دلیل نیز می‌دزدند که حتا به هنگام استخدام، دستمزد مستمندانه‌ی دریافت می‌دارند که در مورد خانواده‌های کثیرالعهده زنده‌گی را دشوار می‌کند. دزدی و دست‌لاف اکنون حتا از دوران پیش از اعطای مشروطیت نیز گسترده‌تر است. ارتشاء پدیده‌ی است عمومی و نبود امنیت و تامین زنده‌گی، دزدی، دست‌لاف، و افترا زنی را ترغیب می‌کند.»

در این سقوط اخلاقی و اضمحلال، نخست تقصیر را باید به گردن رژیم نهاد. دولت طی کوشش در جهت یافتن شغل برای «خودی‌ها» مجبور است سمت‌های بی‌هوده‌ی مدیرکلی، معاونت مدیرکل، ریاست اداره و غیره خلق کند، که در نتیجه آن چند نفر به انجام کاری که یک نفر باید انجام دهد، مشغول می‌شوند. در چنین اوضاع و احوالی، کارمندان به کار غیرمولد عادت کرده، ابتکار فردی فلج می‌شود و جوانان هوشمند آموزش می‌یابند غیرفعال شوند و در زنده‌گی سر بار دیگران باشند.

این رخوت بی‌سابقه اقتصادی با سرکوب سیاسی هم‌راه است. طبقات حاکم با پشتیبانی و هم‌کاری امپریالیست‌های بریتانیایی هر جرعه‌ی اندیشه را کشته، تمام سازمان‌های انقلابی را در ایران به زنده‌گی زیرزمینی مجبور ساخته‌اند.

پس از شکست انقلاب گیلان، سازمان جوانان کمونیست منحل شد، و تنها در برخی از نواحی به شکل گروه‌های کوچک ادامه حیات داد. تنها در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲، بود که سازمان جوانان کمونیست از بقایای گروه‌های موجود از نو

سازمان داده شد. در سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵، به هنگام شکست حزب کمونیست ایران، سازمان جوانان نیز دچار شکست شد و برای مدتی از ادامه‌ی حیات محروم شد. بعدها، در سال ۱۳۰۶/۱۹۲۷، سازمان جوانان از نو سازمان داده شد. پس از کنگره دوم حزب کمونیست ایران، کمیته مرکزی بر این پا فشرده که دفتر مرکزی اتحادیه جوانان کمونیست ایران، که به سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸، ایجاد شد، می‌بایستی فعالانه در حیات سیاسی کشور شرکت جوید.

اتحادیه جوانان کمونیست ایران فعالیت خود را در میان طبقه‌ی زحمت‌کش، دهقانان، جوانان مدارس و دانش‌گاهی انجام می‌دهد و فعالانه در اقدامات و نمایش‌های سیاسی شرکت می‌جوید. در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸، به هنگام نمایش اول ماه مه، برخی از رهبران آن دست‌گیر شده، یکی از آنان در زیر شکنجه به قتل رسید. یکی دیگر از اعضای اتحادیه جوانان کمونیست ایران، رفیق حجازی^{۵۵}، پس از بازگشت از کنگره چهارم پروفیتنر، دست‌گیر شد و به همان سرنوشت دچار آمد. در همان زمان، به هنگام الغای کاپیتولاسیون سازمان دانش‌جویان [حزب] نمایشی خیابانی تحت شعارهای اتحادیه جوانان کمونیست ایران: «مرگ بر امپریالیسم بریتانیا! موفق باد الغای کامل کاپیتولاسیون و رهایی کامل خلق‌های خاورزمین!»

در تهران اتحادیه جوانان کمونیست ایران ارگان غیرقانونی **خنود** بلشویک جوان را نشر می‌داد.

با این همه، اتحادیه جوانان کمونیست ایران هنوز گروه کوچکی از جوانان کارگر ایران را نمایندگی می‌کرد. این اتحادیه هنوز به آن نیاز دارد که بر دشواری‌های بسیاری فائق آید و کوشش‌های خود را گسترش دهد، از همه

^{۵۵} - در مورد حجازی نگاه کنید به جلد یکم اسناد تاریخی. ویراستار

امکان‌های قانونی و غیرقانونی بهره‌گیرند تا بتوانند خود را به سازمانی توده‌یی جوانان کارگر و دهقانان استثمار شده تبدیل کنند.

ضروری است که به مراکز کارگری جنوب و شمال نیز تمام شهرهای بزرگ‌تر که محل تمرکز جوانان کارگر است رخنه کرد، و به درستی آموخت که چه‌گونه فعالیت‌های قانونی را با فعالیت‌های غیرقانونی در هم آمیخت. اتحادیه جوانان کمونیست ایران برای این که بتواند به سازمانی گسترده بدل شود. باید کار وسیعی را به منظور مبارزه‌یی توده‌یی در جهت بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی و قانونی جوانان کارگر به عهده‌گیرد. این سازمان نباید فقط به وسیله شعارهای سیاسی عام هدایت شود که با خواست‌های اساسی جوانان متناظراند، بل که بایستی هم‌چنین وظایف مشخصی را که مطابق با درخواست‌های مشخص و منافع جوانان و سبک‌زنده‌گی ایشان است، به عهده بگیرد.

این نیز ضروری است که کاری جدی در میان کارگران جوان در صنایع دستی انجام‌گیرد. مبارزه باید هم‌چنین در جهت بهبود بخشیدن به وضع مسکن طبقه‌ی کارگر و جوانان کارگر صنایع دستی، اعطای حقوق کامل سیاسی، افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار در روز، تحصیل روز استراحت در هفته، آموزش اجباری به خرج کارفرما، و تعدادی دیگر از خواست‌های اقتصادی و قانونی، در انطباق با ویژه‌گی‌های هر محله و منطقه یا شهر، سیر کند.

افزون بر کار روزانه در اتحادیه‌های کارگری و در میان جوانان، اتحادیه جوانان کمونیست ایران نباید حتا برای یک لحظه هم از مسائل کار در میان دهقانان، جوانان، ارتش و زنان کارگر، چشم‌پوشد.

توجه بیش‌تر به سازمان‌های فرهنگی توده‌یی، باشگاه‌ها، دروس شبانه و غیره امری حیاتی است. این نیز ضروری است که در جهت ایجاد انجمن‌های قانونی

توده‌یی برای رفع بی‌سوادی و تعصب مذهبی، پخش دانش اساسی در زمینه علوم طبیعی و رشته‌های فنی اقدام شود. به منظور تحصیل این هدف، ضروری است دانش‌آموزان و دانش‌جویان را به کار گرفت. اتحادیه جوانان کمونیست ایران باید مبتکر ایجاد سازمان‌هایی از این نوع باشد تا بتواند در میان توده‌های زحمت‌کش نفوذ کند و رهبری را در کار و فعالیت‌های روزمره و عمومی ایشان حفظ کند.

تنها از چنین طریقی است که اتحادیه جوانان کمونیست ایران می‌تواند خود را به سازمان توده‌یی جوانان کارگر بدل کرده، به پشتیبان قابل تکیه **حزب کمونیست ایران** در راه ادای وظیفه تدارک و تربیت کادرهای انقلابی بدل سازد.^{۵۶}

(برگرفته از اسناد تاریخی جنبش کارگری/سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران: آثار آوتیس سلطان‌زاده جلد دوم)

ژانویه ۲۰۲۱

^{۵۶} - ترجمه از برگردان انگلیسی و مقابله با برگردان فرانسه متن روسی توسط خسرو شاکری. برگردان‌های فرانسه و انگلیسی به ترتیب در کتب زیر:

Sultanzade, A., Ecrits Economiques, Florence, 1980
The Forgotten Revolutionary Theore –Tician, Life and Works, ed. c. Cha- Queri, Antidote, 1986 (Paris)